



شب هشتم

پدر و مادرها، مربیان و هیئت داران عزیز

بزرگترهایی که این بسته رو باز می‌کنین، سلام!

این بسته با هدف علاقمند کردن بچه‌ها به فضای هیئت و زمینه‌سازی برای قصه‌گویی و فعالیت مناسب بچه‌ها در هیئت طراحی شده. برای استفاده بهتر از این بسته، به نکات تربیتی زیر توجه کنین:

- جعبه و محتویات اون از جنس مقاومی ساخته شده که هنگام بازی و فعالیت بچه‌ها، سالم بمونه و ماندگاری طولانی داشته باشه. پس در استفاده از اون بچه‌ها رو آزاد بگذارین.

- طراحی پرده‌ها قصه ماننده تا خود بچه‌ها بتونن داستان رو پیش بینی کنن؛ بنابراین پیش از تعریف قصه، بگذارین تصویرخوانی کنن.

- داستان‌های پرده‌ها، صرفاً به عنوان یک زمینه پیشنهادی قصه‌گویی و مربی یا قصه‌گوی محترم می‌تونه به اون پروبال بده و داستان را به صورت مشارکتی پیش ببره.

- این بسته با اولویت استفاده در هیئت‌های خانگی طراحی شده؛ پس بهترین استفاده از اون در جمع‌های کوچکه. برای هیئت‌های بزرگ، محدودیت‌های پرده و تعداد محتویات باید در نظر گرفته بشه.

- شعارها برای همراهی بچه‌ها و حفظ ریتم قصه‌گویی بسیار مؤثره؛ بنابراین می‌تونین از شعار «لیک یا حسین» به عنوان بیعت با امام حسین یا شعار «یا حسین شهید» در هم‌دردی و عزاداری برای امام حسین استفاده کنین.

مقدمه قصه‌گو

راز کتاب

بچه‌ها سلام!

این کتاب برای کسانی که دوست دارن یار امام حسین باشن و برای ایشون یار پیدا کنن. شما هم دوست دارین یار امام باشین؟ پس بلند بگین: لیبیک یا حسین.

این اسم رمز ورود به داستان‌های ماست. شما هم از این به بعد جزو یاران امام حسین حساب می‌شین. به یاری امام حسین خوش اومدین.

عباس - قوی اما مهربون

سلام سلام! سلام به روی ماهتون. امروز بازم دور هم جمع شدیم تا قصه بشنویم. درسته؟ آماده‌این؟ خسته که نیستین؟ اگر خسته باشین، حتماً آگه رمز ورود به داستانمون رو بگین، خستگی‌هاتون در می‌ره. همه با هم بگین: «لیبیک یا حسین، لیبیک یا حسین».

قبل از اینکه قصه امروز رو شروع کنم، می‌خوام چند تا سؤال ازتون بپرسم. قول می‌دم سؤالی آسون بپرسم. شما هم قول بدین که با دقت گوش کنین و جواب بدین. بچه‌ها شما تا حالا دوروبرتون آدمای خیلی پُر زور و قوی دیدین؟ دیدین بعضیا که می‌بینن خیلی قدرتمندن به بقیه زور می‌گن؟ شما دوست داشتن مثل اونا باشین؟ یا دلتون می‌خواست از زور بازوتون برای کارای خوب استفاده کنین؟

قهرمان امروز قصه ما یه آدم پُر زور و قویه؛ ولی از اون آدماییه که به کسی زور نمی‌گه و با بچه‌ها هم خیلی خیلی مهربونه. دیگه وقتشه که قصه حضرت عباس رو براتون تعریف کنم.





جونم براتون بگه که حضرت عباس یه جوون خیلی قوی و در عین حال مهربون بود. حضرت عباس برادر امام حسین بود و همراه ایشان اومده بود کربلا تا چی کار کنه؟

حواس جمعاً جواب بدن ببینم. باریکلا. اومده بودن تا با دوستای یزید بجنگن و یزید رو از بین ببرن. حضرت عباس عاشق بچه‌ها بود. بچه‌ها هم ایشانو خیلییی دوست داشتن و از سروکولش بالا می‌رفتن.

امام حسین به حضرت عباس یه مسئولیت خیلی مهم داده بودن. اونم این بود که حضرت عباس رو عَلم دار سپاه کرده بودن. عَلم دار یعنی چی؟ شاید یه کم سؤال سخت باشه. پس بذارین خودم توضیح بدم. عَلم دار یه آدم خیلی مهم توی سپاهه که عَلم یا همون پرچم سپاه رو می‌گیره دستش و تا وقتی که عَلم روی زمین نیفتاده باشه یعنی سپاه شکست نخورده. هرکسی که نمی‌تونست عَلم دار بشه. حضرت عباس چون از وقتی نوجوون بودن توی جنگا شرکت کرده بودن و همه ازش می‌ترسیدن امام حسین برای این کار انتخابشون کردن. حضرت عباس منتظر بودن تا امام حسین بهشون اجازه بده و برن با شمشیر تیزشون دشمنارو شکست بدن؛ ولی وقتی امام حسین پیش حضرت عباس رفتن، ازشون یه خواهش دیگه کردن. یه «لبیک یا حسین» بلند بگین تا بقیه قصه رو براتون تعریف کنم.

امام حسین به حضرت عباس گفتن: «عباس جان! همون طور که می‌بینی همه و مخصوصاً بچه‌ها تشنه‌ن. دیگه هیچ آبی نداریم. بهتره بری و از رود فرات برامون آب بیاری.» به نظرتون حضرت عباس غر زده؟ نه اصلاً. گفت: «چرا من برم آب بیارم؟ من باید برم بجنگم؟» نه نه ابداً. حضرت عباس هر چی امام حسین ازشون می‌خواستن می‌گفتن: «چشمم.»

حضرت عباس رفتن پیش بچه‌هایی که از تشنگی لب‌هاشون خشک شده بود و دستی کشیدن رو سرشونو گفتن: «عزیزای من! اصلاً نگران نباشین. الان می‌رم و براتون آب میارم.»

بچه‌ها تا این حرفا رو شنیدن کلی ذوق کردن و بالا و پایین پریدن؛ چون می‌دونستن حضرت عباس همیشه به قولش عمل می‌کنه. حضرت عباس مَشک شون رو برداشتن و راه افتادن به سمت رود فرات.

کسی از شما تا حالا مَشک دیده؟ می‌دونین مَشک چیه و از چی درست شده؟ آفرین به کسانی که جواب درست دادن. زمان‌های قدیم که قمقمه نبوده. مردم از پوست گاو یا گوسفند ظرف آب درست می‌کردن. به این ظرف‌های آب می‌گفتن مَشک. حالا ادامه قصه رو گوش کنین تا ببینیم حضرت عباس می‌تونن با مَشک برای بچه‌ها آب بیرن یا نه.

حضرت عباس وقتی رسیدن به رود فرات و آب خنک رو دیدن، دستشون رو مشت کردن تا یه قلپ ازش بخورن؛ ولی وقتی یاد قولی افتادن که به بچه‌ها داده بودن، بدون اینکه آب بخورن مَشک رو پُر کردن و برگشتن سمت خیمه‌هایی که بچه‌ها توش منتظر آب بودن.

چشم تون روز بد نبینه بچه‌ها. چند نفر از دشمنای امام حسین که پشت درختا قايم شده بودن، یهو پریدن جلوی اسب حضرت عباس و جلوی ایشونو گرفتن. ولی هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد بهشون حمله کنه، چرا؟ چون همه می‌دونستن که حضرت عباس خیلی قوی و پُر زوره و اگه تنهایی برن جلو حتماً کشته می‌شدن. برای همینم تصمیم گرفتن همه با هم به حضرت عباس حمله کنن. با وجود این بازم حضرت عباس تونست چند تا از دشمنارو بکُشه. بعضی از اونام از ترس فرار کردن. تا اینکه یکی از شمشیرهای دشمنارو خورد به مَشک و اونو سوراخ کرد. حضرت عباس که تا حالا کلی بدنشون زخمی شده بود اصلاً ناراحت نبودن؛ ولی با دیدن آبی که از مَشک بیرون می‌ریخت دلشون هُری ریخت. نمی‌دونستن چطوری باید جواب بچه‌هایی که تشنه هستن و منتظر آبن رو بدن.





بعد از سوراخ شدن مَشک، تیرها و شمشیرها پشت سر هم روی بدن حضرت عباس فرود اومدن و ایشان رو شهید کردن. امام حسین پیکر زخمی و خون‌آلود برادرشون رو بغل کردن و از اینکه می‌دیدن یکی از شجاع‌ترین و مهربون‌ترین دوستانشون شهید شده، خیلی ناراحت شدن. بچه‌های گل بعد از شهادت حضرت عباس، سپاه امام حسین دیگه عَلم دار نداشت.

حالا اگه می‌تونین همه از جاتون بلندشین و آمادهٔ سینه‌زدن بشیم و بخونیم:

ای اهل حرم میر و عَلم دار نیامد
عَلم دار نیامد عَلم دار نیامد
سَقای حسین سید و سالار نیامد
عَلم دار نیامد عَلم دار نیامد

خب بچه‌ها یه صلوات بفرستین. قصه امروزمون تموم شد. ما امروز قصه یه آدم خوب رو شنیدیم که بقیه به خاطر قدرت و زورش به حرفش گوش نمی‌کردن. همه حضرت عباس رو دوست داشتن چون ایشان با بچه‌ها مهربون بودن و از همه مهم‌تر دوست جون جونی امام حسین بودن.

حالا همه با هم بگیم: یا حسین شهید. یا حسین مظلوم. آماده‌این تا مثل هر روز سوار اسب بشیم و بریم کربلا زیارت امام حسین؟ پس بزن بریم. دستاتونو تندتند بزنین روی پاتون تا صدای پیتکو پیتکوی اسباتون بلند شه. بینم اسب کی تندتر میره؟ زود زود. داریم می‌رسیما. من که از اینجا دارم رود فرات رو می‌بینم. شما هم می‌بینین؟ موافقین بریم کنار رود و یه ذره آب بازی کنیم؟ وای وای منو خیس نکنین. ای بابا. از دست شما. دیگه رسیدیم بچه‌ها. رو به قبله و ایستین و با هم بگین: سلام بر حسین. سلام بر حسین.